

بی بی خانم و شاهزاده گمنام

بی بی خانم استرآبادی، از نویسنده‌گان روشنفکر، طنزگویی با قلمی جذاب، مدافعی برای مسائل زنان در دورانی است که هر چه بیشتر در کتاب روشنفکران و پیشروان مشروطه دنبال نام بانویی می‌گردید، کمتر نامی را می‌یابیم. وی جزو اولین زنانی است که در روزنامه‌های مشروطه مقاله نوشته و با نام «بی بی» زیر مقاله را امضا کرده است.

بی بی خانم استرآبادی فرزند محمد باقر خان سرکرده سواره استرآباد بود. و چنانکه به نظر می‌رسد دیگر خویشان او نیز از نظامیان بودند.

چنان که گفته شده است بی بی خانم در جوانی ازدواج کرد و به شوهرش عشق می‌ورزید، اما ای کاش به او عشق نمی‌ورزید، شاید به همین دلیل بود که شوهرش که تحمل زنی اهل فکر و دانش و شعور را نداشت، با دختر خدمتکاری ازدواج کرد.

فخری قویمی در مورد او نوشته است: «در زمان قاجاریه بانویی با سواد و اهل مطالعه با خطی خوش و بیانی نیکو می‌زیسته به نام بی بی خانم». اما فارغ از اینکه بی خانم اولین بنیانگذار دبستان دوشیزگان در آن دوران است و از همین رو برای افتتاح این مدرسه تا پای مقاله نویسی در دفاع از مدرسه برای دوشیزگان پیش رفته و برای حفظ مدرسه دچار دردسرهای فراوان شده است.

اما شهرت اصلی بی بی خانم به این دلیل نیست. حتی شهرت او به این دلیل مهم نیست که او در روزنامه‌های «حبل المتنین» و «تمدن» و نشریه «مجلس» در دفاع از تحصیل دوشیزگان مقالات مختلفی نوشته و با علمای اعلام که عمل او را در دفاع از زنان، کفر می‌خوانند، مجادله کرده است. شهرت بی خانم بیش از همه اینها در کتابی است به نام «معایب الرجال» که وی در انتقاد از کتابی به نام «تادیب النسوان» نوشته است.

کتاب بی بی جوابیه‌ای است پر از طنز و شوخ طبعی که این ذهن و زبان را در نوشته‌های مطبوعاتی او نیز می‌توان دریافت.

مکتوب یکی از نسوان

بگذارید پیش از آن که به معایب مردان از دیدگاه بی بی خانم استرآبادی بپردازیم، کمی از مقاله وی را در دفاع از مدرسه دوشیزگان بخوانیم. در بخشی از این مقاله که با عنوان «مکتوب یکی از نسوان» و به امضای بی بی در روزنامه «تمدن» چاپ شده است، چنین می‌خوانیم:

« این کمینه از اهل این مملکت سووال می کنم آیا در این پایتخت ملایاجی نبوده یا مكتب خانه از بدو عالم تا این دم معمول و دائر نشده یا دختران ما نزد آخوندهای زیرگذر محله درس نمی خوانند و اگر مكتب می رفتد عبور آنها از معبر مخصوصی بود؟ یا کتاب موش و گربه و یا کتاب حسین کرد شبستری و چهل طوطی و سليم جواهری و سعد سعید از نخست نامه و نخبه سپهری و تربیت البنات بهتر و بالاتر بودند؟ آیا مكتب خانه را مدرسه گفتن کفر است و یا دستان که زبان آبا و اجداد ما هاست صحیح نیست؟ یا هرکس دختر را دوشیزه بگوید مقاصد تعلیم از مفاسد دینیه دارد؟ و در عوض عرقچین دوختن و آجیده و مادربچه و برگ تره زدن که امروز در این مملکت منسخ شده یا چرخ خیاطی کردن و کاموا و گلدوزی و سرمه و ملیله دوزی یادگرفتن و به درد بی درمان مرد بیچاره شریک شدن از گناهان کبیره است؟ ای روسای ملت و ای حامیان محفل نبوت! به خدا قسم روز دیگری غیر از امروز هست که او را یوم لایفع ولاینون می گویند؛ در دیوان حضرت خاتم النبی(ص) تمام شماها سرخجلت به زیر خواهید افکند که حقوق معاشی و حیاتی ما نسوان را ضبط کرده اید.» امضا: بی بی

شاهزاده گمنام و تادیب النسوان

« تادیب النسوان» رساله کوچکی است که گویا در سال ۱۲۸۸ هجری قمری توسط یکی از شاهزادگان قاجار نوشته شده، به نظر می رسد این شاهزاده چنان از تادیب همسرش می ترسید که جرات نکرده نامش را بر کتاب بنویسد، بنا براین قطعا نام نویسنده معلوم نیست.

این کتاب نوعی رساله عملیه مرسالارانه قاجاری است، نویسنده گمنام کتاب نصایحی را به زنان کرده است تا آنان را تادیب کند، خلاصه این نصایح چنین است:

- ۱) زن موجودی است که مانند کودک باید توسط مرد تربیت شود.
- ۲) رستگاری زن در تبعیت مطلق از شوهر است.
- ۳) زن نباید از شوهرش چیزی بخواهد، مگر اینکه شوهر خودش لطف کند.
- ۴) وظیفه زن در خانه ایجاد شرایط آرامش برای شوهر است.
- ۵) هدف زندگی مشترک رابطه جنسی مرد با زن است و به قول نویسنده گمنام « عمدۀ مطلب و این همه شرح و بسط در همین است".
- ۶) زن باید در تمام زندگی شرمنده و خجول باشد جز در رختخواب.
- ۷) زن موقع غذا خوردن نباید حرف بزند.
- ۸) زن باید مثل آدم های مریض بدون شتاب و بصورت آرام و کند راه برود....

بی بی خانم پاسخ می دهد

رساله تادیب النسوان چیزی نبود که منتشر شود و بی بی خانم به آن پاسخ نگوید، به همین دلیل بی بی خانم کتابی به نام معايب الرجال نوشت. این کتاب از یک سو به پاسخ کتاب تادیب النسوان پرداخته و از سوی دیگر به شرح محافل مردانه پرداخته و چنان که زبان بی بی خانم چنین است، همه این توضیحات را با طنز بیان کرده است.

بی بی خانم در توضیح علت نوشتن کتاب « معايب الرجال» در مقدمه چنین می آورد:

« نخست از ابتدا آرم ثنا و حمد بیزان را که از اضلاع چپ پدید آورد نسوان را.... روزی یکی از کسان کمینه که در دوستی بی قرینه به سرافرازیم تشریف فرمای کلبه ویرانه گردید. مرا مشغول به مهمل پردازی و مزخرف سازی این کتاب دید با کمال نامرغوبی و نهایت نامطلوبی وی را بسیار پسندید...الحاصل، این کمینه خود را قابل تادیب کردن رجال ندانسته لهذا جواب کتاب تادیب النسوان را گفته و معايب الرجال را نگاشتم تا معاييشان عیان شود، شاید دست از تادیب کردن نسوان بردارند و در پی تادیب و تربیت خود برآیند. و آن را به چهار مجلس و فی الجمله از طریقه زن داری ایشان پس از آن سرگذشت خود را قرار داده. مجلس اول اطوار شراب خوار، مجلس دوم کردار اهل قمار، مجلس سوم در تفصیل چرس و بنگ و واپور و اسرار، مجلس چهارم شرح گفت و گو در اوضاع عباره و اقرات اجامره و الواط. مقصود این کمینه مردان بل هم اضل است زیرا معلوم و معین است که این قسم رفتار و کردار و اطوار و گفتار از مردان باعقل و شعور با کفايت در امور سرنزند.....

بی بی در مورد کتاب تادیب النسوان می گوید:

... چون این اوراق را ملاحظه نمودم گوینده او به اعتقاد خود تربیت شده و می خواهد مری زنان گردد. مهملاتی چند برهم بافته که هیچیک را ماخذی نیافته، با سلیقه کج طریقه لج پیشه گرفته نیش زبان به ریشه کندن نسوان دراز کرده، بد اندیشه نموده و او را مفصل به ده فصل فرموده که در هر فصلی ایرادی غیرواقع بیمژه بسیار خنک برنسوان وارد آورده، او را نپسندیده به دورانداختم و در خاطر نزد مخاطره می باختم و طرحی در واهمه می ساختم، هرچند تا به حال خیال نداشتم لیکن اکنون همت برگماشتم که سخنانی موزون به پارسی زنان از خوبی و نرمی چون آب روان در برابر کتاب رشت این بد سرشت آرم تا مردان بدانند که هنوز در میان زنان کسانی چندبا رتبت بلند نکونام و ارجمند می باشند که قوه ناطقه ممد از ایشان برد.....

معایب الرجال

برای آشنایی با کتاب معايب الرجال بی بی بخش کوتاهی از آن را لازم است بخوانید:

اگر مرد خواست زنش را در آتش بیندازد

مصنف گفته اگر مردی دست زن خود را بگیرد و بخواهد در آتش اندازد آن ضعیفه باید مطیعه باشد، ساكت و خاموش بنشیند، ابا و امتناع ننماید. به به! مولانا! تو اگر با این فهم و ذکا اگر کتابی نمی نوشتی چه می شد؟ ... عجیب تر اینکه این نادان خود را تربیت شده باصطلاح متفرنگین و مستفرنگین و سی ویلیزه می داند خود را مقلد معلمین اروپ می انگارد. معلوم شد که نیم ویلیزه هم نیست.

زن باید آهسته راه برود

در راه رفتن زنان گفته که زن باید قدم ها را آهسته بردارد و سخن را نرم و ضعیف بگوید، مثل کسی که از ناخوشی برخاسته باشد. بلی، این زن از برای مردی خوب است که امیرکبیر باشد یا خونخوار و شریر، مردم آزار و نکته گیر و کارخانه همه مردانه و بیرون خانه و زن هم عقیم نه کارخانه و نه اولاد و نه شغل شبانه و روزانه، قطعاً مواظبت مرد نماید و مرد هم یا اهل عیش نباشد یا اگر هم باشد بیرون خانه عیش نماید. والا زن بیچاره مردم رعیت با این همه کارهای بسیار مشکل و دشوار باید طرف میل مرد هم باشد، چگونه می تواند این قسم رفتار و مواظبت کند؟ چون عبد ذلیل در خدمت رب جلیل.

اسمش را می گذارند نصیحت

بیچاره زنان که از هر طرف بدیشان می تازند، شعرا هجا می نمایند، عقلاً و ادباً نیش می زند و اسمش را نصیحت می گذارند و راه فضیحت می سپارند. در همچون زمانی و چنین اواني که برهر عاقلی واضح و لایح است، متاب «تادیب النسوان» هم پیدا می شود، قوز بالاقوز و دردبالای درد می گردد.

زنان موقع غذاخوردن حرف نزنند

فصل ششم در غذاخوردن زنان است. چنین گفته که باید زن در سرخوان و در زبر سفره نان دو زانو نشیند و سه انگشتی غذا بخورد و حرف نزند و صدا نکند و جواب کسی را نگوید. یعنی لال بازی در بیاورد. از روی مروت و انصاف بنگرید زمانی که با چندین طفل کوچک و بزرگ بر سر خوان و سفره نان این قسم رفتار عیان نمایند دیگر آن اطفال بر سر سفره ظرفی باقی می گذارند یا فرصت به کسی درغذاخوردن می دهند؟ اگر زن ساكت باشد، آن بچه گان کاسه خورش را در افسره می ریزند و یا افسره را برسر پلو نثار می کنند، زن هیچ نگوید یا برود پیش، سر بگذارد در گوش بچه بگوید بابایت بقراابت، آرام بگیر و بنشین و حرف مزن. اطفال زندگانی را براو و مرد حرام و طعام را تمام می کنند، باید زن و مرد با بعضی اطفال خرد گرسنه بمانند و طروف شکسته. بلی، اگر یک مرد با یک زن برسم فرنگ بروند در مهمانخانه شاید بتوانند به دستورالعمل او رفتار نمایند. اما فرنگ از قرار جغرافیای تاریخی و سیاحتتامه های امم مختلفه تمام زنهای نجیب تربیت شده عالم بچندین علم در سر میز با مردان اجنبی می نشینند، وقت رقص دست مردان اجنبی را گرفته می رقصند. اما آداب اسلام دیگر است. زن های ایران تمام گرفتار خانه داری و خدمتگذاری می باشند، علی الخصوص زن های رعیت. مصنف سلیقه شخصی خود را دستورالعمل قرار

داده، چنانچه گفته زن باید از شوهر دور بنشیند. این هم همان فرض خدمتکاریست که پیش خود خجالت کرده سابقاً کمینه عرض نمود، والا الفت و محبت و عاشقی و معشوقی با این رسم و این قسم اختلاف کلیه دارد که به هیچ قسم تصور نمی‌توان نمود. خداوند هوش کرامت فرماید.

وقتی مردان مجلس قمار راه می‌اندازند

بی بی خانم پس از نقد کتاب تادیب النسوان، چهار فصل در مورد مجالس مردانه نوشته است، خواندن فصل مجلس قمار بسیار شیرین و حالم است.

« مجلس دوم مجلس قماربازیست:... یاران چون صاحبخانه را مشفق و مهربان و مردی چرب زبان دیدند و مرffe الحال و فارغ البال داخل خانه گردیدند، بعد از نشستن می‌گویند: برادرجان! دوشین چنین بلائی بر سرما آمده است. از شما متوجهیم که یکی را مستحفظ در قرار بدھید تا آسوده باشیم. صاحبخانه می‌گوید هیچ کس حق ندارد بدون اذن و اجازه داخل خانه من بشود. شما آسوده باشید و خاطر جمع مشغول بازی شوید، از اسباب و آلت قمار هرچه بخواهید از قبیل شطرنج و تخته نرد، آس و ترن و گنجفه و غیره حاضر است. چون شطرنج بازی مشکلی است، دو حریف دانا و اناق تنها می‌خواهد، تخته نرد هم مشکلست، چون برد حریف به آمدن طاس است. چنان که گفته اند طاس اگر نیک نشیند همه کس نراد است. پس آن گروه ننسناس می‌شوند مایل آس ناس. دسته ای سرگرم ترن زدن، جمعی مشغول گنجفه بازی کردن، به قسمی که تا بعد از زوال فرصت بول کردن و غذاخوردن نمی‌کنند. هرگاه از خانه یکی از ایشان خبر بیاورند که پدرت به رحمت ایزدی پیوست، گوید که در خانه امانتش بگذارید. اگر گویند که رئیست تو را خواسته می‌گوید بگو بیمار و مردینیست. اگر گویند طلبکار بر در است گوید خیلی خر است که این زمان پول می‌خواهد. امروز صبر کند انشاء الله فردا تمام طلبش را می‌دهم، اگر نقشم بیاورد. و گر گویند ضعیفه شما اکنون فارغ شده یک پسر آورده و کره ندارد، گوید خدا قدمش را مبارک گرداند تا فردا پستان مادرش شیر می‌آید. القصه معايب ایشان زیاد است....»

از بی بی خانم استرآبادی آثار زیادی نمانده است، تا پنج سال قبل که ۹۵ سال از مشروطه می‌گذشت، همین قدر هم که اکنون می‌دانستیم، از بی بی خانم وجود نداشت. به نظر می‌رسد اگر لابلای صفحات تاریخ مشروطه را به درستی جستجو کنیم، نام‌های دیگری از میان زنان را بیابیم. البته اگر جستجو کنیم.

محمد تقی بهار (ملک الشعرا)

محمد تقی بهار، در سال ۱۳۰۴ هجری قمری در خانواده‌ای که جد اندر جد شاعر بودند به دنیا آمد. پدرش ملک الشعرا ناصرالدین شاه بود و مادرش از مسیحیان مهاجر قفقاز که به ایران آمده و مسلمان شده بود.

مادرش نیز مانند پدر اهل سواد و شعر و دانش بود. می‌گوید که پدرش ترجمه‌های الکساندر دوم را که تازه منتشر شده بود به خانه می‌آورد و با صدای بلند برای افراد خانواده می‌خواند و چون خسته می‌شد، مادرش خواندن را ادامه می‌داد.

از پنج سالگی خواندن و نوشتن را آغاز کرد. و مدتی نیز دروس دینی خواند. از هفت سالگی متاثر از اشعاری که می‌خواند شعر می‌گفت.

مرگ پدر، پیش از آنکه شاعر تاجر شود

وقتی پانزده ساله شد، اوضاع کشور یعنی مرگ ناصرالدین شاه و روی کار آمدن مظفرالدین شاه چنان بود که پدرش به این نتیجه رسید که با تغییر اوضاع دیگر کسی به شاعران اعتنایی نخواهد کرد و تقریباً او را از شعر گفتن منع کرد و تلاش کرد تا وی را به تجارت واردard.

اما این تلاش به دلیل به نتیجه نرسید، نخست اینکه محمد تقی بهار چندان علاقه‌ای به تجارت نداشت و دوم اینکه پدرش در سن ۱۸ سالگی او درگذشت و موفق نشد که جلوی شاعر شدن او را بگیرد. بهار نیز به سروden شعر و انتشار آن ادامه می‌داد، البته در مشهد تا مدت‌ها همه گمان می‌کردند که اشعاری که از سوی وی منتشر می‌شود، در حقیقت آثار پدر اوست.

شاعر انقلابی می‌شود و نوبهار سر می‌رسد

بهار تصمیم گرفت به فرنگستان برود و احتمالاً به تحصیل علم پردازد، اما از یک سو سرپرستی خانواده پس از مرگ پدر و از سوی دیگر وقوع انقلاب مشروطه پای او را در مشهد بند کرد.

خودش می‌گوید: "در سال ۱۳۲۴، به سن بیست سالگی در شمار مشروطه خواهان خراسان جای گزیدم، من و رفای دیگر، عضو مراکز انقلابی بودیم. و روزنامه خراسان را به طریق پنهانی طبع و به اسم رئیس الطلاق موهوم منتشر می‌کردیم. و اولین آثار ادبی من در ترویج آزادی در آن روزنامه منتشر شد."

مشهورترین آنها قصیده مستزادی بود که در سال ۱۳۲۵ در عهد استبداد صغیر محمد علی شاه، گفته شد و در حینی که مردم در سفارتخانه پناهنده شده بودند در مشهد و تهران انتشار یافت:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست کار ایران با خداست
مذهب شاهنشه ایران ز مذهبها جداست کار ایران با خداست

سالهای خطر و سختی

از این به بعد بهار وارد فعالیت های انقلابی شد. و پس از قدرت گرفتن حزب دموکرات یکی از اعضای فعال
کمیته مرکزی حزب در مشهد شد و از سوی این حزب نشریه «نوبهار» را منتشر می کرد.

بهار پس از این مدتی نیز با حبل المتین همکاری می کرد. و در هر روزنامه ای که بود بیشتر به خطر
بازگشت ارجاع و مداخله روسیه تزاری در امور ایران می پرداخت. به زودی این خطر جدی شد و با
التمیاتوم روس مجلس دوم بسته شد و دیکتاتوری ناصرالملک نایب السلطنه آغاز شد.

در سال ۱۳۳۰ قمری به دستور صریح کنسول روس، روزنامه نوبهار توقيف شد و به دنبال آن روزنامه تازه
بهار نیز توقيف و بهار همراه با نه نفر از اعضای حزب دموکرات دستگیر و به تهران فرستاده شدند. هشت
ماهی در تبعید بود تا در اواخر ۱۳۳۰ قمری به مشهد بازگشت و نوبهار را مجددا منتشر کرد.

در بازگشت به مشهد می گوید: "یک سال کار کردم، تکفیرم کردند، آزارم دادند. تا جنگ بین الملل افق
جهان را با برق شسلول یک نفر صربی، قرمز رنگ ساخت."

دوران فعالیت سیاسی در حزب و مجلس

از این پس بهار در کنار فعالیت های ادبی و روزنامه نگاری اش وارد فعالیت سیاسی در کنار حزب دموکرات
می شود. اما این فعالیت ها همزمان است با دورانی که بی قدرتی پس از مشروطه ایران را دچار
بلا تکلیفی کرده و وضع نابسامانی برای اداره کشور بوجود آورده.

شاید از این پس است که محمد تقی بهار به این نتیجه می رسد که "باید حکومت مرکزی را قدرت داد و
برای حکومت نقطه اتکاء به دست آورد و مملکت را دارای مرکز ثقل کرد." در این دوره محمد تقی بهار در
گروه اقلیت مجلس شورای ملی در کنار مدرس قرار دارد و از سران اقلیت است.

شاعر به بن بست سیاسی می رسد

انتخاب برای مجلس پنجم برای بهار به معنی تعطیل روزنامه نگاری بود. از سوی دیگر خودش می گوید
"حیات سیاسی من در این مرحله تقریبا به کوچه بن بست رسیده بود." ورود رضا شاه به صحنه سیاسی
ایران همه چیز را به هم ریخت، بهار مدتها در مقابل او مقاومت کرد. جمهوری رضاخانی را « مایه ننگ و

عامل جنگ» خواند. اما رضاخان نیامده بود که برود، آنقدر ایستاد و ایستاد تا همه مخالفانش را خسته کرد، بهار نیز از سال ۱۳۰۷ خانه نشین و منزوی شد.

این انزوای طولانی که همراه با چند بار زندان و تبعید تا سال ۱۳۱۳ بود، به یک باره با سرودن یک ترجیع بند در مدح رضاشاه تمام شد. بهار به عضویت پیوسته فرهنگستان درآمد و از سال ۱۳۱۴ تا پایان حکومت رضاشاه در همانجا بود.

شاید بزرگترین شانس ملک الشعرای بهار، همان انزوای اجباری بود که او را از قید روزمرگی سیاسی به تحقیقات بزرگ ادبی کشاند و حاصلش دهها کتابی است که بهار آنها را زنده کرد.

ویژگی شعر بهار

بهار بی شک یکی از بزرگترین شاعر دوران معاصر، از مشروطه تا کنون است. او در هر شیوه‌ای شعر گفته است، قصیده و غزل و رباعی جزو علائق اوست، از سویی دیگر از مدیحه گفتن برای پادشاهان تا سرودن اشعار میهنی را در کارنامه اش دارد. او علاوه بر شعر در نثر نیز توانا و بزرگ بود و به سیاق نویسنده‌گان مشروطه ساده نویسی را نیز تجربه کرد.

خودش می‌گوید: "من در نثر کلاسیک هم مانند شعر، ابتدا سبک تاریخ بیهقی را انتخاب کرده بودم. اما علل سیاسی و احتیاج مردم به نثر ساده باعث شد که سبک نثر نویسی من از نو به طرزی تازه آغاز شد و یک باره از مراجعه به سبک قدیم منصرف گردیدم."

برای آشنایی بیشتر با ملک الشعرای بهار، نمونه و یا بخشی از بهترین کارهایش را در طنز سرایی آورده ایم:

کار ایران با خداست

با شه ایران سخن گفتن ز آزادی خطاست کار ایران با خداست
مذهب شاهنشه ایران ز مذهبها جداست کار ایران با خداست
شاه مست و شیخ مست و شحنه مست و میر مست مملکت رفته ز دست
هر دم از دستان مستان فتنه و غوغای پیاست کار ایران با خداست
هر دم از دریای استبداد آید بر فراز موجهای جانگدار
زین تلاطم کشتی ملت به گرداب بلاست کار ایران با خداست
مملکت کشتی، حوادث بحر و، استبداد خس ناخدا عدل است و بس
کار پاس کشتی و کشتی نشین با ناخداست کار ایران با خداست
پادشه خود را مسلمان خواند و سازد تباہ خون جمعی بی گناه

ای مسلمانان در اسلام این ستم ها کی رواست؟ کار ایران با خداست
شاه ایران گر عدالت را نخواهد باک نیست زان که طینت پاک نیست
دیده خفاش از خورشید در رنج و عناست کار ایران با خداست
باش تا آگه کند شه را از این نابخردی انتقام ایزدی
انتقام ایزدی برق است و نابخرد گیاست کار ایران با خداست
سنگر شه چون به دوشان تپه رفت از باغ شاه تازه تر شد داغ شاه
روزدیگر سنگرش در سرحد ملک فناست کار ایران با خداست
باش تا خود سوی ری تازد ز آذربایجان حضرت ستارخان
آن که توپش قلعه کوب و خنجرش کشور گشاست کار ایران با خداست
باش تا بیرون ز رشت آید سپهدار سترگ فر دادار بزرگ
آن که گیلان ز اهتمامش رشک اقلیم بقاست کار ایران با خداست
باش تا از اصفهان صمصم حق گردد پدید نام حق گردد پدید
تا ببینیم آن که سر ز احکام حق پیچد کجاست کار ایران با خداست
خاک ایران، بوم و بزم از تمدن خورد آب جز خراسان حراب
هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست کار ایران با خداست

الحمد لله، الحمد لله

بعد از حاکم شدن مشروطه خواهان در تهران و فرار محمد علی شاه و استحکام مبانی مشروطه ، جشن
ها برگزار شد. این ترجیع بند در شب بشارت فتح تهران در سال ۱۲۸۷ شمسی در مشهد سروده شد:

می ده که طی شد، دوران جانکاه
آسوده شد ملک، الملک لله
شد شاه نورا اقبال همراه
کوس شهی کوفت بر رغم بدخواه

شد صبح طالع، طی شد شبانگاه
الحمد لله، الحمد لله

آنان که ما را کشتنند و بستند
قلب وطن را از کینه خستند
از کج نهادی پیمان شکستند
از چنگ ملت آخر نجستند

از حضرت شیخ تا حضرت شاه
الحمد لله، الحمد لله

آنان که با جور منسوب گشتند
در پیکر ملک میکروب گشتند
آخر به ملت مغضوب گشتند
از ساحت ملک جاروب گشتند

پیران جاھل، شیخان گمراہ
الحمد لله، الحمد لله

امان از من و تو

امان از من و تو، شعری است به طنز در انتقاد از رفتار سیاسی ایرانیان، گویی که این شعر را در هر سالی از این یکصد سال می توانیم بخوانیم.

هیچ دانی که چه کردیم به مادر من و تو؟
یا چه کردیم به هم، جان برادر من و تو؟
سعی کردیم به ویرانی کشور من و تو
رو، که اف بر تو و من باشد و تف بر من و تو

هر دومان مایه ننگیم، امان از من و تو
من و تو هر دو جفنگیم، امان از من و تو

از همان اول، ما و تو به هم رنگ زدیم
وز سر جهل به هم حیله و نیرنگ زدیم
سنگ برداشته بر کله هم سنگ زدیم
گاه تریاک کشیدیم و گهی بنگ زدیم

من و تو بس که دبنگیم، امان از من و تو
من و تو هر دو جفنگیم، امان از من و تو

مستبد گشتم و تو باز مساوات شدی
یا که من صاحب ثروت شده تو لات شدی
اعتدالی شده مخلص، تو دموکرات شدی
الغرض من چو تو لات و تو چو من لات شدی

باز هم بر سر جنگیم، امان از من و تو
من و تو هر دو جنگیم، امان از من و تو

من به عنوان وکالت، تو به عنوان دگر
جلب کردیم بسی فایده زین مردم خر
نشد از ما و تو حاصل به کسی غیر ضرر
بلکه گشت ایران از روز نخستین بدتر

ما هم افتاده و لنگیم، امان از من و تو
من و تو خیلی جنگیم، امان از من و تو

ای برادر تو خری، من ز تو خرتر بالله
بهتر از ما و تو دانی چه بود؟ خر، بالله
خر به چاله ننهد پای مکرر بالله
زین خربت ها ویران شده کشور بالله

ما به فکر خر لنگیم، امان از من و تو
من و تو خیلی جنگیم، امان از من و تو

دوز و کلک انتخابات

در سال ۱۲۸۹ شمسی که انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی در مشهد آغاز شد، بند و بست های سیاسی نیز شروع شد. بهار که در روزنامه نوبهار مشهد می نوشت، انتخابات را به باد انتقاد گرفت...

ماه مشروطه در این ملک طلوعیدن کرد
انتخابات دگر باز شروعیدن کرد
شیخ در منبر و محراب خشوعیدن کرد
حقه و دوز و کلک باز شیوعیدن کرد

وقت جنگ و جدل و نوبت فحش و کلک است
انتخابات شد و اول دوز و کلک است

صاحب الایا! رو صبح نشین روی خرک
رأیها پیش نه و داد بزن های جگرک
پوت قند آید از بهر تو و توب برک
می دود پیشتر و می دهدت بیشترک

هر که عقلش کم و فضل و خردش کمترک است
انتخابات شد و اول دوز و کلک است.

این وکالت نه به آزادی و خوش تعلیمی است
نه به دانستن تاریخ و حقوق و شیمی است
بلکه در تنبیلی و کم دلی و پر بیمی است
یا به پوتین و کلاه و فکل و تعلیمی است

یا به تسبيح و به عمامه و تحت الحنك است
انتخابات شد و اول دوز و کلک است.

داد از دست عوام

در سال ۱۲۹۱ خورشیدی عوام الناس نوشته ها و اشعار تجددخواهانه بهار را به باد انتقاد می گرفتند و به او تهمت های تند و جاهلانه می زدند. مستزد «داد از دست عوام» را بهار در پاسخ به این مسائل منتشر کرد.

از عوام است هر آن بد که رود بر اسلام داد از دست عوام
کار اسلام ز غوغای عوام است تمام داد از دست عوام
دل من خون شد در آرزوی فهم درست ای جگر نوبت تست
جان به لب آمد و نشنید کسم جان کلام داد از دست عوام
غم دل با که بگوییم که دلم خون نکند غمم افزون نکند
سر فرو برد به چاه و غم دل گفت، امام داد از دست عوام
در نبوت نگرفتند ره نوح نبی داد از این بی ادبی
در خدایی بنمودند به گوساله سلام داد از دست عوام
به هوای نفسی جمله نمایند عقود آه از این قوم عنود

به طینین مگسی جمله نمایند قیام داد از دست عوام
عاقل آن به که همه عمر نیارد به زبان نام این بی ادبان
که در این قوم نه عقل است و نه ننگ است و نه نام داد از دست عوام
نه بر این قوم نماید نفس عیسی کار نه مقالات بهار
نه نسیم سحری بگذرد از سنگ رخام داد از دست عوام
پیش جهال ز دانش مسرائید سخن پند گیرید ز من
که حرام است، حرام است، حرام داد از دست عوام

از ماست که بر ماست

در اوایل مشروطیت ایران که هنوز ملت در بستر جهل خفته بود و از فرهنگ جهان متمدن می هراسید و
صاحبان افکار تازه با چماق تکفیر ملایان دست به گریبان بودند، این مستزاد در مشهد سروده شد و
انتشار یافت.

این دود سیه فام که از بام وطن خاست از ماست که بر ماست
وین شعله سوزان که برآمد زچپ و راست از ماست که بر ماست
جان گر به لب ما رسد، از غیر ننالیم با کس نسگالیم
از خویش بنالیم که جان سخن این جاست از ماست که بر ماست
اسلام گر امروز چنین زار و ضعیف است زین قوم شریف است
نه جرم ز عیسی نه تعدی ز کلیسا است از ماست که بر ماست
گوئیم که بیدار شدیم، این چه خیال است؟ بیداری ما چیست؟
بیداری طفلی است که محتاج به لالاست از ماست که بر ماست
از شیمی و جغرافی و تاریخ، نفوریم از فلسفه دوریم
وز قال و ان قلت، به هر مدرسه غوغاست از ماست که بر ماست
گویند بهار از دل و جان عاشق غربی است یا کافر حربی است
ما بحث نرانیم در آن نکته که پیداست از ماست که بر ماست

یا مرگ یا تجدد

این قصیده در سال ۱۲۹۳ خورشیدی در جنگ بین الملل اول، در تهران گفته شده و مفاسد کشور را برای
شاه بیان کرده است.

هر کاو در اضطراب وطن نیست آشفته و نژند چو من نیست
فرتوت گشت کشور و او را بایسته تر ز گور و کفن نیست
یا مرگ یا تجدد و اصلاح راهی جز این دو، پیش وطن نیست
ایران کهن شده سراپای درمانش جز به تازه شدن نیست
عقل کهن به مغز جوان است عقل جوان به مغز کهن نیست
ز اصلاح اگر جوان نشود ملک گر مرد جای سوگ و حزن نیست
ویرانه ایست کشور ایران ویرانه را بها و ثمن نیست
امروز حال ملک خراب است بر من مجال شبکت و ظن نیست
اخلاق مرد و زن همه فاسد جز مفسدت به سر و عنان نیست
خویشی میان پور و پدر نه یاری میان شوهر و زن نیست
کشور تباہ گشت و وزیران گوئی زبان شان به دهن نیست

تھیہ کننده : ابراهیم نبوی